

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نوشته: بهمن شفیق

۲۱ اپریل ۲۰۲۴

## پسا حمله - ۲: مردی که می خواست سلطان باشد

در حالی که انبوهی از «ستراتژیست» های رسانه‌ی و یوتیوبر ها برای گرم کردن بازار سناریوی احتمال آغاز جنگ جهانی سوم از منطقه خاورمیانه را مورد بحث قرار می دادند، بهترین تحلیلگر جهان سرمایه داری، بازار سرمایه، نشان می داد که در آسیای غربی خبری نیست. حتی در ایران نیز پس از ضربات وارد شده بر اسرائیل، هم تالار شیشه‌ای بورس تهران سبز رنگ شد و هم دالر مجدداً کاهش. حال و در شب ۳۱ فروردین-حمل- یکباره همه چیز تغییر کرد.

\*\*\*\*\*

۱

«مردی که می خواست سلطان باشد» عنوان فلمی است از سال ۱۹۷۵ به کارگردانی جان هوستن و بازیگری شون کانری و مایکل کین. داستان فلم سرگذشت دو ماجراجوی انگلیسی است که گذارشان از طریق هندوستان به منطقه کافرستان در افغانستان کنونی می افتد. منطقه ای که امروز به نام نورستان شناخته می شود. قهرمان اصلی فلم شون کانری است و مایکل کین همراه اوست که در نقش راوی ماجرا را حکایت می کند. در جریان یک نبرد تیری از چله یک کمان شلیک می شود و بر سینه قهرمان فلم می نشیند. او که جلیقه ای مقاوم بر تن دارد (یا شاید هم علت دیگری؟؟) درست به خاطر نیست)، تیر بر سینه همچنان به نبرد ادامه می دهد. مردم کافرستان با مشاهده این پدیده در حیرت فرو رفته و تصور می کنند که او فرستاده ای الهی است که اینچنین روئین تن است. در مقابلش زانو می زنند و او را ولینعمت خویش می کنند. ولینعمتی در حد خدا.

قهرمان فلم نیز به این وضع خو می گیرد و حقیقتاً تصویری مافوق انسانی به وی دست می دهد. تا سرانجام از میان زنان جوان زیباروی محل چشمش به دختری می افتد بغایت زیبا و وحشی. وی را بر می گیرند و در ملاً عام به خود می خواند و هنگامی که دختر را به آغوش می کشد، دختر خشمگین گونه اش را به دندان می گیرد و از گونه اش خون روان می شود. و مردم حیرت زده به ناگهان می بینند که خدایگان شان چگونه آسیب دیده است و به آن پی می برند که او نیز انسانی است مانند خود آنها. و این پایان کار او بود. مشکل اما این بود که او دیگر نه قادر به فهم آن بود که دوران طلائی سلطان بودنش به پایان رسیده است و نه حاضر بود حتی به قیمت جان از آن صرف نظر کند. در حالی که به اصرار همراهش از مقابل مردم خشمگینی که با چوب و سنگ به آنان حمله ور می شوند می گریزند، در میانه راه و

هنگام عبور از پل معلقی که بر فراز دره ای عمیق قرار دارد، در میانه پل می‌ایستد و رو به آن مردم همچنان رجز می‌خواند و به تقاضاهای دوست و همراهش در آن سوی پل توجهی نمی‌کند. مردم بندهای پل را پاره می‌کنند و سلطان همچنان مغرور و سرافراز به دره اسفل السافلین سقوط می‌کند.

۲

شب عجیبی بود این شب ۳۱ فروردین-حمل-. در کوتاهترین مدت بورس های جهانی یکسره قرمز شدند، بیت کوین از ۶۴ هزار تا زیر ۶۰ هزار دالر سقوط کرد و قیمت نفت هم با جهشی ناگهانی از ۸۶ به بالای ۹۰ دالر رسید. خبر منتشر شده بود: اسرائیل حمله تلافی جویانه به ایران را آغاز کرده است.

در تمام روزهای پیش از این «حمله» بازارهای جهانی بورس همان روال همیشگی را دنبال می‌کردند و نفت برنت که پیش از حمله ایران به اسرائیل به بالای ۹۰ دالر صعود کرده بود، پس از آن مجدداً به زیر ۹۰ دالر کاهش و تا «حمله» اسرائیل به ۸۶ دالر رسیده بود. بیت کوین هم فراز و نشیبهای معمول خود را داشت و این بار مثل تمام مدت اخیر، نه خلاف جهت بورس ها بلکه به موازات آن به حرکت خود ادامه داد. در حالی که انبوهی از «ستراتژیست» های رسانه ای و یوتیوبر ها برای گرم کردن بازار سناریوی احتمال آغاز جنگ جهانی سوم از منطقه خاورمیانه را مورد بحث قرار می دادند، بهترین تحلیلگر جهان سرمایه داری، بازار سرمایه، نشان می داد که در آسیای غربی خبری نیست. حتی در ایران نیز پس از ضربات وارد شده بر اسرائیل، هم تالار شیشه‌ی بورس تهران سبز رنگ شد و هم دالر مجدداً کاهش. حال و در شب ۳۱ فروردین-حمل- یکباره همه چیز تغییر کرد. برای ساعاتی کوتاه، حقیقتاً چشم اندازهای وحشتناک جهنم خاورمیانه و به تبع آن کابوس توقف جریان انرژی در جهان خود را با قدرت تمام طرح کرده و بازارها را با سرعتی عجیب به سمت سقوط راندند. کافی بود یک روز دیگر این وضع تداوم داشته باشد. شاید بحرانی بزرگتر از بحران مالی سالهای ۲۰۰۸-۲۰۰۹ نیز شکل می‌گرفت و در بورس ها حمام خون راه می افتاد. اما نه، خیلی زود معلوم شد که کوه موش زائیده بود.

ارتش کودک کش صهیونیست پس از روزها رجزخوانی، و بنابر گزارش‌ها دوبار عقب انداختن حمله تلافی جویانه برنامه‌ریزی شده، در شب تولد خامنه ای حقیقتاً بزرگترین هدیه را به وی داد. آبرو و حیثیت خود به عنوان یک ارتش ضربتی مهیب را در سینی طلانی به رهبر جمهوری اسلامی اهداء کرد. حمله با ۳ ریزپرنده یا کوادکوپتر به داخل ایران و با موشک به جایی در عراق؟ همین؟ این بود پاسخی که در چنته داشتند؟ باورکردنی نیست. برای ما روشن بود که اسرائیل به تنهایی توان مقابله با ایران را ندارد. قدرت ضربتی ارتش و نیروی بحری اسرائیل هر چقدر هم که بالا باشد، کل نیروی مادی که اسرائیل در اختیار دارد در برابر توان فشرده و انبوه ایران – چه قدرت نظامی و چه قدرت اقتصادی و تنوع و عمق توسعه تکنولوژیک – تاب ایستادگی حتی برای یک دوره کوتاه مدت را نیز نخواهد داشت. آن هم در شرایط امروز جهانی که نه ایران، بلکه اسرائیل است که در سطح جهانی روز به روز منزوی تر می‌شود و رسماً و علناً حتی توسط مقامات رسمی دول مختلف مورد لعن و نفرین قرار می‌گیرد. توان اسرائیل از نظر سیاسی دیگر حتی ناچیز هم نیست، به زیر صفر سقوط کرده است. و کشوری که از نظر سیاسی به چنین سطحی سقوط کرده باشد، توان نظامی خود را تنها هنگامی می‌تواند به کار بگیرد که در برابر حریف از برتری خرد کننده و قاطع برخوردار بوده و بتواند آن نیروی نظامی را برای جبران آن ضعف سیاسی به کار بگیرد. مگر نه این که جنگ ادامه سیاست است با ابزارهایی دیگر؟

مسئله برای اسرائیل اما این است که از چنین برتری نظامی برخوردار نیست. نه تنها خود او، بلکه حامیان فداکار او (و یا ولینعمتهای او – بسته به این که از کدام سو نگاه کنیم)، نیز از تأمین مهمات آن جبهه لعنتی در اوکراین در مانده اند

و دیگر توان چندان در آن‌ها باقی نمانده که دیگران را به هراس بیندازند. آن‌ها حتی حوثی‌ها را هم دیگر نمی‌ترسانند و رزمناوهایشان را یکی بعد از دیگری برای استراحت از بحیره سرخ دور می‌کنند. تا چه رسد به ایرانی که از نظر نظامی در سطح منطقه - و لاقلاً از نظر راکتی - یک ابرقدرت نظامی است.

با این همه، برای ایران تنها لازم بود که دخالت امریکا در قضایا محدود بماند که آن نیز در عمان صورت گرفت. قواعد بازی روشن شد و دو طرف پذیرفتند که هر کدام با حفظ قواعد بازی کنند. ایران به جای خود. اما حیرت‌انگیز این است که امریکا هم حقیقتاً قواعد بازی را رعایت کرد. در دفاع به یاری اسرائیل شتافت برای این که نمی‌توانست از این کار سر باز بزند. اما در پاسخ متقابل اسرائیل به ایران نه تنها خود را کنار کشید، بلکه حتی فشار سیاسی به اسرائیل را افزایش داد. در حالی که در جنگ با غزه و مسأله فلسطین همچنان به حمایت خود در سطح دیپلماتیک ادامه می‌داد، در تقابل با ایران هویج افزایش تحریم ایران را جلو اسرائیل گرفت تا به آن دل خوش کند. اما عدم مشارکت در اقدام تعرضی به ایران حقیقتاً برای اسرائیل به منزله یک چماق بود که بر سر آن فرود آمد.

و به این ترتیب شد که مینی حمله پهبادی شب جمعه به وقوع پیوست و «ابرقدرت نظامی منطقه» را یک شبه تبدیل به ابر مضحکه منطقه نمود. چه شب تلخی برای صهیونیستها.

۳

«هزاران کیلومتر دورتر از اردوگاه سوسیالیست، حتی در اسرائیل هم موجی فورانی از تسلیم وجود داشت: «تمام اعضای ماپام [دومین حزب بزرگ صهیونیسم چپ] بدون استثناء گریه می‌کردند» و این حزبی بود که «تمام رهبران اولیه و تقریباً تمام رزمندگان اولیه» [اسرائیل] به آن تعلق داشتند. اندوه با یأس همراه شده بود. روزنامه کیبوتسی الهمایشمار تیتیر زد: «خورشید غروب کرد». این احساس برای مدت زمانی در رهبران دولت و دستگاه نظامی هم وجود داشت: «نود افسر از آن‌هائی که در جنگ ۱۹۴۸ شرکت کرده بودند، به یک ارتش مخفی و سازمان انقلابی طرفدار شوروی (و همچنین طرفدار ستالین) پیوستند. از میان اینان یازده نفر بعدها تبدیل به جنرالهای [ارتش اسرائیل] و یک نفر وزیر شد و هنوز هم به عنوان پدران اسرائیل با افتخار از آنان یاد می‌شود».

این بخشی از کتاب دومینیکو لوسوردو تحت عنوان «ستالین- تاریخ یک افسانه سیاه» است. لوسوردو در این قسمت به تحولات در نقاط مختلف جهان در واکنش به مرگ ستالین می‌پردازد که اسرائیل تازه تأسیس شده نیز یکی از این نقاط است. در زمان مرگ ستالین ۵ سال از تأسیس این شبه دولت گذشته است. همین فراز به تنهایی باید نشان دهد که اسرائیل بر کدام بستر تاریخی شکل گرفت. تلاقی چند روند که به بهترین وجهی در خدمت صهیونیسم به کار گرفته شدند. از نازیسم و هولوکاست تا گذار انگلستان از دوران کولونیالیسم به امپریالیسم مدرن و تا سوسیالیسم یهودی بوندیستی تحول یافته در روسیه و سپس اتحاد شوروی که به عنوان حلقه واسطه این دولت تازه تأسیس با اردوگاه سوسیالیسم عمل می‌کرد.

در اسرائیل مرگبارترین ترکیب امپریالیسم با سوسیالیسم استعمارگر شکل گرفته بود که هویت یهودی فقط پرده ساتری برای این ترکیب مرگبار را شکل می‌داد. این نماینده آن ترکیب ویرانگر بود که تماماً بر بستر و بر بطن جهان مدرن شکل گرفته بود و اکنون نیز در منطقه ای که میلیونها جمعیت آن هنوز مرزهای جامعه سنتی را تماماً پشت سر نگذاشته بودند به عنوان پست پیشقراول مدرنیسم جلوه می‌نمود. یوری آونری، از مبارزان جنگهای بنیانگذاری اسرائیل و از فعالان بعدی جنبش صلح این کشور بعدها اشتباه فاجعه آمیز اسرائیل را در آن نامیده بود که اسرائیل از ابتداء خود را نه به عنوان ملتی از ملت‌های خاورمیانه، بلکه به عنوان ملتی اروپائی در خاورمیانه تبیین کرد. نه با ملت‌های خاورمیانه علیه امپریالیسم فرانسه و انگلستان و سپس امریکا، بلکه با امپریالیسم علیه ملت‌های خاورمیانه. مشکل هم اساساً در همین بود.

اسرائیل مانند آن مردی که می خواست سلطان باشد بیگانه‌ای بود که پای خود را بر شانه های نحیف مردم کافرستانی گذاشت که فلسطین نام داشت. تیرهای آن مردم هم بر این قهرمان کارگر نبود.

قدرت سامسون قهرمان یهود کتاب مقدس عهد عتیق در موهای او بود. با تراشیدن موهایش او قدرت خویش را از دست داد، به اسارت فلسطینی ها درآمد و کور شد. موهای اسرائیل هم مدتهاست در حال ریزشند. قدرت اسرائیل در توازن جهانی بود که وی را به دنیا آورده بود. توازنی که از آن چیزی باقی نمانده است. این قهرمان دیگر جایی در کافرستان ندارد. یا به تقاضاهای دوست و همراهش گوش فرا داده و پل معلق را که بر آن ایستاده است ترک کرده و به آن سوی دره می رود و یا به قعر دره سقوط خواهد کرد. پرسش این است که در چنین حالتی آیا مانند سامسون امکان آن را خواهد یافت که کل معبد را با خود ویران کند یا نه. این سرنوشت مردی است که می خواست در کافرستان سلطان باشد و نفهمید که در ۷ اکتوبر و در ۱۳ اپریل سر و صورتش خونین شده است و همه این خونها را دیده اند. تمام قدرت اسرائیل در نمایش روئین تن بودن آن خلاصه شده بود و همین نمایش هم بود که آن را حتی پس از محو تدریجی منابع قدرتش بر سر پا نگه می داشت. این نمایش اکنون به پایان رسیده است.

بهمن شفیق

۳۱ فروردین-حمل-۱۴۰۳

۱۹ اپریل ۲۰۲۴